

تألیف:

کارل. آن تامپسون^۱

ترجمه و تلخیص:

حاجی رضا یادگارزاده

دبیر ناحیه ۱ شهر همدان

سنجش

مکمل فرایند تدریس و یادگیری

اشاره

در مقاله‌ای که پیش رو دارید، به اهمیت سنجش کلاسی (اعم از تشخیصی، تکوینی و پایانی) نسبت به دیگر فعالیت‌های فرایند تدریس پرداخته شده است. نویسندگی مقاله بیشتر طرفدار سنجش تکوینی است. او به دفاع از سنجش آگاهی‌دهنده می‌پردازد و معتقد است، سنجش صرفاً به آزمون‌ها، کتاب‌های درسی و شکل رسمی آن منحصر نیست. به علاوه، نه تنها سنجش عنصری جدا از آموزش و برنامه‌ی آموزشی نیست، بلکه در راستای بهبود آموزش و مکمل آن نیز است و نباید به آن به عنوان پایان آموزش یا برنامه‌ای برای آینده نگریسته شود. بلکه باید از آن به عنوان مکمل فرایند تدریس یاد کرد.

کلید واژه‌ها:

سنجش، سنجش آگاهی‌دهنده، سنجش تکوینی، ارائه‌ی بازفورد به دانش آموز.

نکته‌ی ۱: سنجش آگاهی‌دهنده^۲ فقط در آزمون‌ها نیست

ابتدا فکر می‌کردم سنجش به معنای آزمون گرفتن است. به مرور زمان متوجه شدم، دانش‌آموزانی که در آزمون‌ها ضعیف عمل می‌کردند، نشانه‌های دیگری از یادگیری (مانند حل درست مسائل، شرکت در بحث‌های گروهی، تولید ایده‌های غنی، ارائه‌ی طرح‌هایی برای شرح، توضیح و ترسیم ایفای نقش و پیدا کردن راهی برای ارتباط با دیگران) را ارائه می‌کردند. برایم محقق شد، وقتی راه‌های متعدد ابزار یادگیری‌ها یا بیان چگونگی فهم در نظر گرفته را برای دانش‌آموزان در نظر می‌گرفتم، بیشتر آن‌ها به صورت داوطلبانه در این امر شرکت می‌کردند و اغلب نیز اکثر نکات را یاد می‌گرفتند.

با وجود این که هم چنان احساسی سطحی از امکان اجرای سنجش داشتم، تلاش کردم از راه‌های

نکردن نقش سنجش در فعالیت‌های آموزشی کلاس درس (به ویژه کلاس درس موفقیت محور) نتوانستم به درستی از سنجش استفاده کنم.

اکنون با گذشت بیش از سه دهه فعالیت در حرفه‌ی تدریس، هرگز فراموش نمی‌کنم که دارای مجموعه‌ای از بینش‌ها بودم که به رشد من به عنوان یک معلم کمک می‌کرد. در هر حال، می‌دانم که آن دیدگاه‌ها عوامل مهمی در زندگی شغلی‌ام بودند و نشانه‌ی سیر رشد حرفه‌ای من از دیدن تدریس به عنوان یک شغل تا دیدن آن به عنوان یک علم یا هنر بود. طی این دوران، ۱۰ نکته درباره‌ی سنجش کلاسی به دست آورده‌ام که گاهی اوقات به تدریج و گاهی اوقات ناگهانی چراغ راه من بوده‌اند. هنوز هم کارم با بیش‌ها تمام نشده است؛ زیرا هنوز معلم و یادگیرنده هستیم و آماده‌ی درک آن چه که به آشکارشدن افکارم درباره‌ی سنجش کمک می‌کند.

یکی از ضعف‌های شخصی که در آغاز کسوت معلمی‌ام به آن پی بردم، نداشتن مهارت و آمادگی برای مدیریت کلاس درس بود. در نتیجه، در سال‌های اولیه‌ی تدریس، بیشترین وقت من صرف کسب مهارت در این زمینه شد و کمترین توجه را به سنجش دانش‌آموزان داشتم. در حقیقت، حتی برای چندین سال، درک درستی از مفهوم سنجش نداشتم و به فعالیت‌های دانش‌آموزان به صورت فرضی نمره می‌دادم. در آن سال‌ها، آزمون‌ها را خیلی دوست نداشتم و برای من مشکل بود درباره‌ی نتایج آن‌ها به قضاوت بپردازم. آزمون‌ها، دانش‌آموزان و مرا عصبی می‌کردند. بنابراین، به دلیل درک

گوناگون دانش آموزان را به نشان دادن آن چه فرا گرفته اند، وادارم. به این منظور، بیشتر از ابزارهای معتبر و آزمون‌ها برای پی بردن به درک دانش آموزان استفاده کردم. در ضمن، به این شناخت دست یافتیم که وقتی یک شکل از سنجش برای یک دانش آموز اثربخش نیست، این لزوماً نشان دهنده‌ی فقدان موفقیت وی نیست، بلکه در واقع می‌تواند نمایانگر وجود شکاف بین دانش آموز و روش تدریسی باشد که من از طریق آن سعی کرده‌ام با دانش آموز ارتباط برقرار کنم. علاوه بر این، دانش آموزانم را مورد مطالعه قرار دادم تا ببینم، چه شکل‌هایی از سنجش را در مورد آنان به اجرا گذاشته‌ام تا از این نکته آگاه و مطمئن شوم که هرگز به یک نوع سنجش واحد برای بازنمایی آن چه یک دانش آموز می‌داند، بسنده نکرده‌ام.

نکته‌ی ۲: سنجش آگاهی دهنده واقعاً درباره‌ی کتاب نیست

تقریباً همان موقع که نکته‌ی ۱ در فکرم پدیدار شد، این احساس نیز در من ایجاد شد که محدود شدن به کتاب درسی، هم جذبه و هم فایده‌ی کمتری نسبت به آن چه دانش آموزان با تلاش انفرادی شناخته‌اند، فهمیده‌اند، یا توانسته‌اند انجام دهند، دارد. تفکراتم از سنجش به عنوان قضاوت در مورد دانش آموزان، به سنجش به عنوان هدایتگری آنان تغییر یافت. در عین حال شروع کردم به تفکر در خصوص پیشرفت هر دانش آموز، تا به رتبه‌بندی آن‌ها بپردازم [ویگینز، ۳، ۱۹۹۳].

به نظر می‌رسد ارائه‌ی بازخورد به

دانش آموزان، پربارتر از دادن نمره به آن‌هاست. وقتی دقیقاً و به طور مثبت درباره‌ی کارشان به آنان بازخورد دادم، احساس کردم بیشتر شبیه یک معلم هستم تا یک نگهبان، و احساس احترام بیشتری نسبت به دانش آموزان و قابلیت‌های آنان پیدا کردم [پشین].

نکته‌ی ۳: سنجش آگاهی دهنده، همیشه

به شکل رسمی نیست

هم چنین از این حقیقت باخبر شدم که بعضی از ارزشمندترین بینش‌هایی که درباره‌ی دانش آموزان گرد آورده بودم، از لحظه‌ها یا وقایعی بودند که هرگز باور

نمی‌کردم با سنجش ارتباطی داشته باشند. هنگامی که گزارش روزانه‌ی دانش آموزی را که والدین او از هم طلاق گرفته بودند، مطالعه می‌کردم، فهمیدم چرا در کلاس بی‌انگیزه است. با دادن فرصت مطالعه‌ی منظم به او، توانستم کشف کنم چگونه به یک دانش آموز کمک کنم تا در گروه‌های کوچک موفق‌تر باشد. اما در این فاصله، او موجب کندی پیشرفت گروه و حتی بی‌تابی دیگر دانش آموزان شد.

پس سنجش، چیزی بیش از آزمون‌ها و حتی شکل‌های دیگر آن است. سنجش آگاهی دهنده، زمانی رخ می‌دهد که به جست‌وجوی

اطلاعات درباره‌ی دانش آموزی می‌پردازم. در واقع، این امر موقعی رخ می‌دهد که آگاهانه به آن چه در اطرافم اتفاق می‌افتد، توجه می‌کنم.

نکته‌ی ۴: سنجش آگاهی دهنده جدا از برنامه‌ی آموزشی نیست

اوایل تدریسم، ابتدا طرح درس‌ها و سپس طرح واحدهای درسی را تهیه کردم. هیچ‌گاه سنجش را به عنوان قسمتی از چارچوب فرایند برنامه‌ی درسی ندیدم. در همین رابطه، همراه با تعدادی از معلمان، به طراحی آن چه می‌خواستیم آموزش دهیم، فکر کردیم و بعد به خلق انواع سنجش پرداختیم. سنجش‌ها تا حد زیادی به آن چه در

طول یک بخش از درس‌ها (یا نهایتاً یک قسمت از مطلب) خوانده شده، اختصاص می‌یافت. بعدها فهمیدم، مک‌تای^۴ و ویگینز این عمل را طراحی «برعکس»^۵ (عقب‌گرد) می‌نامند.

من در سه مرحله به اهمیت سنجش پی بردم. ابتدا ضرورت مرتب‌سازی دقیق مهم‌ترین مطالب برای دانش‌آموزان، تا آنان بدانند، باید بتوانند به آنچه در نتیجه‌ی کار گروهی درک کرده‌اند، عمل کنند. سپس به کشف بعضی از موارد وابسته به هدف‌های یادگیری که رها شده بودند، پرداختم. سرانجام دریافتم، اگر بخواهم برای موفقیت تدریس کنم، سنجش باید کاملاً با دانش، درک و مهارتی که به عنوان نتایج قطعی یادگیری در نظر گرفته بودم، هم‌خوانی داشته باشد. درک ضعفی از این نکته داشتم که سنجش بخشی از - نه جدای از آن - طراحی برنامه‌ی درسی است.

نکته‌ی ۵: سنجش آگاهی‌دهنده، در باره‌ی «آینده» نیست

سنجش‌هایی که در پایان یک بخش انجام می‌شوند، اگرچه در آشکارسازی دانش، فهم و مهارت دانش‌آموز مهم هستند، از نظر من به عنوان معلم کمتر مفید بودند تا سنجش‌هایی که در طول مطالعه‌ی یک بخش اجرا می‌شوند. پس از این‌که سنجش پایانی را اجرا و نمره‌گذاری کردم، آماده‌ی پرداختن به فصل یا بخش جدید درس شدیم. فقط مقدار محدودی اطلاعات وجود داشت که بر من آشکار می‌کرد، بعضی از دانش‌آموزان در به دست آوردن نتایج معینی دچار شکست شده‌اند. یا این

که بعضی دیگر با آن‌که قبل از شروع بخش اشتیاق داشته‌اند، با آموزش متمرکز بر نتیجه، دچار احساس کسالت شده‌اند. وقتی که طی یک بخش دانش‌آموزی را مورد مطالعه قرار دادم، توانستم خیلی چیزها برای پشتیبانی یا توسعه‌ی یادگیری وی انجام دهم. این بود که طرف‌دار سنجش تکوینی شدم؛ هر چند سال‌های زیادی مفهوم آن را نمی‌دانستم.

نکته‌ی ۶: سنجش آگاهی‌دهنده در نوع خود یک پایان نیست

به تدریج به این نکته پی بردم که اکثر شیوه‌های مفید سنجش، نحوه‌ی فکر کردن مرا را شکل می‌دهند. من کشف و درک دو اصل قوی سنجش آگاهی‌دهنده را شروع کردم. ابتدا دریافتم، بزرگ‌ترین نیروی سنجش در اطلاعات و ظرفیت آن در کمک به من نهفته است تا ببینم، چگونه معلم بهتری باشم. اگر من در مورد دانش‌آموزان، چگونگی به چنگ آوردن یا نیاوردن لحظات معین در یک زنجیره‌ی مطالعه را بدانم، چگونگی برنامه‌ریزی بهتر وقت خود را خواهم دانست. می‌دانم چه موقع بازآموزی کنم، کی پیش بروم، و کی به شرح یا اثبات بعضی از مطالب به روش دیگر پردازم. سنجش آگاهی‌دهنده در نوع خود یک پایان نیست، بلکه شروع آموزش بهتر است.

نکته‌ی ۷: سنجش آگاهی‌دهنده جدا از آموزش نیست

مورد دیگری که به درک من درخصوص سنجش کمک کرد، این بود که سنجش باید به من بیاموزد چگونه

معلم بهتری باشم. دوست داشته باشم یا نه، سنجش آگاهی‌دهنده همواره به من ثابت کرده است که دانش، فهم و مهارت فراگیرندگان، در طول زمان‌های متفاوت، و با ژرفای گوناگون آشکار می‌شود. این موضوع کاملاً آشکار شده است که استعداد من در تدریس برای همه‌ی شاگردان کلاس به یک اندازه نیست. به عبارت دیگر، سنجش آگاهی‌دهنده به من آموخت که یکپارچه‌سازی مطالب، برای تفکیک آن ضروری است. همان‌طور که لورنا ارل^۶ (۲۰۰۳) می‌نویسد، اگر معلمان از مقصد یادگیری به دقت باخبر باشند و مرتباً بررسی کنند تا ببینند دانش‌آموزان در کجا به آن مقصد وابستگی دارند، و بدانند تفکیک تنها یک گزینه نیست، این برداشتن گامی منطقی در تدریس است. سنجش آگاهی‌دهنده - در ابتدا، به سختی - این امر را آشکار می‌سازد که اگر من برای موفقیت هر دانش‌آموزی تلاش کنم، در واقع به تدریس فردی و گروهی پرداخته‌ام.

نکته‌ی ۸: سنجش آگاهی‌دهنده فقط در مورد آمادگی دانش‌آموز نیست

ابتدا احساسم در مورد توانایی سنجش در بهبود تدریس، روی آمادگی دانش‌آموز متمرکز بود. در آن موقع، در یک مدرسه با جمعیت «دونمایی»^۷ تدریس می‌کردم؛ اکثر دانش‌آموزان سه سال یا بیشتر تجدید پایه یا سه سال یا بیشتر بالاتر از پایه، با تقریباً هیچ دانش‌آموزی در این بین. یافتن نشانه‌ای از شکاف رو به تزیاید آمادگی دانش‌آموزان، یک چالش روزانه بود. من بعدها به نقش سنجش

در تضمین کارکرد دانش آموزان تا رسیدن به سطح مطلوب پی بردم [ارل^۸، ۲۰۰۳].

بعدها به نقش بالقوه‌ی سنجش در آن چه دانش آموزان بدان توجه می کنند و چگونگی یادگیری آن، پی بردم. وقتی توانستم آن چه را تدریس می کنم، با آن چه مورد توجه دانش آموزان است، پیوند دهم، آنان بیشتر و به صورت مداوم تر آموختند. وقتی توانستم به دانش آموزان امکان انتخاب در یادگیری را بدهم، آن چه آنان می دانستند و می آموختند، بهبود یافت. من توانستم بینش دانش آموزان را درخصوص علاقه هایشان جهت بدهم و آن ها را در فرایند یادگیری قرار دهم.

نکته ی ۹: سنجش آگاهی دهنده

فقط درباره ی یافتن عیب ها نیست

همان طور که احساس من از انعطاف پذیری سنجش توسعه یافت، به همان اندازه نیز احساس من از استفاده از توانایی سنجش در اهمیت دادن به نقاط مثبت دانش آموز، بیشتر از نقاط منفی توسعه یافت. با سنجش مبتنی بر آمادگی، من غالباً به دنبال آن چه دانش آموزان ندانسته اند، نتوانسته اند انجام دهند، یا درک نکرده اند، بودم. کاربرد سنجش در تمرکز روی علاقه ها و اولویت های یادگیری دانش آموزان، برای من قدرت اهمیت دادن به این که چه کارهایی برای دانش آموزان انجام گرفته است را برجسته کرد.

وقتی من «نقطه ی مثبت» دانش آموز را دیدم و آن را به او منعکس کردم، نتایج کار به طور عجیبی متفاوت از موقعی بود که من «نقطه ی

منفی» او را بازگو کردم. من توان ساختن - یک حس امکان پذیری - را در دانش آموز بنا نهادم. من زمان زیادی را به گردآوری اطلاعات سنجش، درباره ی آن چه دانش آموزان توانستند انجام دهند و آن چه نتوانستند انجام دهند، اختصاص دادم. اما صرف چنین وقتی به من کمک کرد تا این اعتقاد را سخ را توسعه دهم که هر دانش آموزی در کلاس های من توانایی هایی در جهت کار به دست آورده است. موضوع آوردن توانایی آن ها به سطحی که همه بتوانند سود ببرند، جزئی از شغل من بود.

نکته ی ۱۰: سنجش آگاهی دهنده

فقط برای معلم نیست

براین اساس، بیشتر تفکر ما درباره ی معلم بود - درباره ی من، کلاس من، کار من و پیشرفت من. نکته ی قبلی درباره ی سنجش بودند و در حقیقت، عوامل تعیین کننده در پیشرفت حرفه ای معلم را نشان می دادند. اما این دهمین نکته در آن چه در کلاس ها اتفاق افتاده بود، تغییرات اساسی داد و به من کمک کرد، تدریس را با دانش آموزانم تقسیم کنم. سرانجام آموختم، تدریس مستلزم نوعی ضمیر جمعی است. بهترین تدریس آن قدر که درباره ی ماست، درباره ی من نیست. من با شریک شدن کامل در موفقیت دانش آموزان، شروع به دیدن آنان کردم.

احساس من از نقش سنجش تغییر کرد. من معلم خوبی بودم، اما بیشتر متمایل به دادن نمره به دانش آموزانی که فراگیرندگان بهتری بودند. در این زمان، سنجش به

همه ی ما کمک کرد تا یادگیری را به جلو ببریم [ارل، ۲۰۰۳]. وقتی دانش آموزان به وضوح هدف های یادگیری ما را فهمیدند، با صراحت دانستند که موفقیت چیست، و فهمیدند که هر تکلیف چه نقشی در موفقیتشان دارد، توانستند نقش سنجش در تضمین موفقیت را درک کنند و متوجه شدند کارشان به نیازشان وابسته است. آنان نوعی حس کارآمدی را در خود توسعه دادند که در زندگی آن ها را به یادگیرندگانی نیرومند تبدیل می کرد. به مرور زمان، همان طور که من پیش می رفتم، دانش آموزان نظارت بر خود، خود کنترلی و خودسازگاری را توسعه دادند [کاستا^۹ و کالیک^{۱۰}، ۲۰۰۴]. دانش آموزان یک کانون کنترل درونی را توسعه داده بودند که آنان را به کار سخت تر وامی داشت، بدون این که به شانس یا معلم تکیه کنند [استیگینز^{۱۱}، ۲۰۰۰].

سنجیدن علاقه

قطعاً معلم و شاگردانش نیاز دارند تا بدانند، چه کسی به هدف های مهم یادگیری می رسد (یا فراتر می رود). پس سنجش پایانی یا سنجش یادگیری، جایگاهی خاص در تدریس دارد. یادگیری قوی معمولاً نیازمند تدریس قوی است، و سنجش های تشخیصی و تکوینی یا سنجش برای یادگیری بهتر، شتاب دهنده ی تدریس بهتر هستند. در پایان، وقتی به سنجش به عنوان یادگیری نگریسته شود، برای دانش آموزان و معلمان به تساوی، بسیار آموزنده و مولد خواهد بود.

زیر نویس

1. Carol Ann Tomlinson
2. Informative
3. Wiggins
4. McTighe
5. backward
6. Lorna Earl
7. Bimodal
8. Earl
9. Costa
10. Kallick
11. Stiggins

منبع

Tomlinson, Carol Ann (2008). Learning To Love Assessment. Educational Leadership Magazine, 65, 4, Pages 8-13.